

## «همایش مردان چترباز»

احمد فرهنگ

آن مرد درباران آمد. او چتر خود را در گیر و دار حمله مغول، از دست داد. در عوض حالا می‌تواند با گرگ‌های باران دیده چاق سلامتی کند و به راحتی از کنار آنان بگذرد. این مردی که تا چند لحظه دیگر به روی صحنه خواهد آمد، در یکی از غارهای کوهستان دالاهو بزرگ شده است و اولین و آخرین کتابی که به مطالعه آن پرداخته است «کتاب نام‌های اصیل ایرانی» می‌باشد. به افتخار جناب اسفندیار رستم آبادی - این نظریه پرداز اصیل ایرانی - یک کف مرتب بنزید. مجری برنامه با گفتن این عبارات و هماهنگ با صدای دست‌های کیبوتری جمعیت، به استقبال اولین سخنران همایش تا پایین پله‌ها عرض ادب نمود و در همان جا روی اولین صندلی سالن نشست.

استاد جلالت مآب «رستم آبادی» در حالی که آب باران از سر و کول سوادش جاری بود، از سن بالا رفت و پس از آنکه سینه ای صاف کرد، به شیوه اهل نقل، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد:

دانشجویان عزیز! ما عقب افتادگی زیادی داریم. ما باید به جبران کوتاهی‌های گذشته بپردازیم. اولین قدم برای پیشرفت کشور، اصلاحات بر مبنای فرمالیسم است و آن تغییر در ساختارهاست. ما برای پیشرفت و اعتلای کشور چاره ای نداریم جز آنکه نام این سرزمین را عوض کنیم. «ایران» نام زن است، به همین علت بیگانگان از ما حساب نمی‌برند. ما باید نام کشورمان را «نریمان» بگذاریم. نریمان نام جد رستم پهلوان نیز هست. به این ترتیب، دشمنان وقتی بفهمند که با یک مرد طرف هستند، دور و بر ما نخواهند پلکید و از ترس، جیک نخواهند زد. پس پیشرفت واقعی ما در گرو تغییر نام کشور است! و با این بیت صحبت خود را تمام کرد: شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب!

بعد از لیوان آب روی تریبون، چند جرعه ای نوشید و پایین آمد و جمعیت را هاج و واج و انگشت به دهان گذاشت و از سالن خارج شد. مجری برنامه وقتی اوضاع را بدین منوال دید، مثل کفتر چتری به روی صحنه پرید و از گوشه سن چتری را که از پوست ببر بیان بود به جمعیت نشان داد و به عنوان هدیه به دست یکی از خدمه سالن داد تا به دست رستم آبادی برسانند. و سپس به معرفی سخنران بعدی پرداخت:

خطابه بعدی را در خدمت شخصیتی خواهیم که تا کنون بیش از دو هزار و پانصد جایزه بسیار کلفت و ارزشمندی را از جشنواره‌های جهانی درو کرده‌اند. وی در دهه چهارم از قرن گذشته میلادی در «کن» اولین جایزه خود را که عبارت بود از دست خر طلایی دریافت کرد و بعد از آن، جوایز خرس نقره ای وش و خروس تو زرد و خرمگس سفیدک زده و خرچنگ مسی رنگ و خربزه برنزه و خرطوم سیاه



ریخت و ده‌ها جایزه مشابه دیگر را هرساله نصیب خود کرد و همین‌طور از هالیوود و بالیوود و یکی بود و یکی نبود و شنگول و منگول و حبه انگور، جوایز اسکار و اسکول و شاسکول را دریافت کرد. اگر ایشان و امثال ایشان نبودند، ما هیچ چیزی در دنیا نداشتیم که به آن افتخار کنیم. حال از جناب «فرهاد کیا مخملی» دعوت می‌کنیم تا توضیحات بیش‌تر را خودشان بدهند. به افتخارشان یک دقیقه سکوت بفرمایید.

یک دفعه سالن در سکوت محض فرو رفت. و صدای کِلپ کِلپ کفش‌های مردی که چتری از جنس مارمولک در دست داشت، بلند شد. با قدم‌های کوتاه و با ناز و عشوه طول راهروی میانی سالن را طی کرد تا به بالای سن رسید. بعد از آنکه خاکستر پِپ خود را داخل گلدان کنار صحنه ریخت، چتر خود را در گوشه‌ای رها کرد و پشت تریبون قرار گرفت و گفت:

گویند پادشاهی فرمان داد تا از هر صاحب عیبی یک درهم مالیات بگیرند. یکی از شحنه‌ها در کوچه‌ای با مردی برخورد کرد که یک چشم نداشت. جلوی او را گرفت و گفت بنا به دستور پادشاه باید یک درهم بدهی! مرد گفت: چه چرا بدهم؟ شحنه گفت: حالا باید دو درهم بدهی زیرا الکن نیز می‌باشی! و گریبان او را گرفت. مرد خواست دفاع کند، معلوم شد، دستش هم کج است. شحنه سه درهم مطالبه کرد. در این گیر و دار، کلاه از سر مرد افتاد و معلوم شد کچل نیز بوده است. شحنه چهار درهم خواست. مرد پای به فرار گذاشت و درهنگام رفتن، لنگی او آشکار شد. شحنه فریاد زد: بایست که تو یک گنج هستی!

حالا حکایت کار ماست که مانند آن شحنه وظیفه شناس، می‌گردیم و می‌گردیم و عیوب را بیرون می‌آوریم و با آن مردم را فیلم می‌کنیم و به جشنواره‌ها می‌بریم و صاحب گنج می‌شویم. جیمز موریه انگلیسی نیز همین کار را در عصر قاجار انجام داد و فساددربار ایران را با نام حاجی بابای اصفهانی داستان کرد و به نام ایران، قالب زد. و در عوض، غریبان ما را به بدجنسی و توخس شناختند. بگذارید درباره ایرانی چنین تصویری داشته باشند تا شرشان از سر ما کم شود. شاعر می‌گوید: پریرو اگر ترش ننشیند/ رقیبانش گمان برند به حلوا! گاهی لازم است که با بدنامی شهره آفاق شویم. خدمتی که جیمز موریه در حق ما کرد، سبب شد تا مستشاران آمریکایی در عصر پهلوی، علاوه بر حقوق، حق توخس نیز از ما بگیرند که نوش جانشان باد! زیرا در جریان انقلاب از ما ترسیدند و زود از کشور خارج شدند! درست است که بعضی از ما هنرمندان خیلی مگسی تشریف داریم و فقط روی زخم می‌نشینیم ولی در عوض در مجامع جهانی، ترخم می‌خریم و فیلم ایرانی را با این خصیصه‌ها به جهانیان قالب می‌کنیم! این نوع شهرت‌ها برای ما مفید است، زیرا امنیت کشور را برای دیگران تضمین می‌کند! نتیجه آنکه: برای پیشرفت خودمان به هر قیمتی که شده باید ضعف‌ها را بزرگ کنیم تا دندان طمع

بیگانگان از این کشور کنده شود و ما بتوانیم روی پای خودمان بایستیم و کشور را به سمت و سوی قله‌های پیشرفت حرکت دهیم. این کار تأثیر دیگری هم دارد و آن مهاجرت نخبگان به اقصی نقاط عالم است. چون همیشه مرغ همسایه غاز بوده است! آن‌ها در آن سوی مرزها کار و تخصص فرا می‌گیرند و شاید روزی به درد ما بخورند. از این که به عرایض این جانب توجه فرمودید، متشکرم! آقای کیا مخملی پس از آنکه پیپ خالی خود را بین دو لب قرار داد، چتر خود را برداشت و با ناز و ادا از سالن همایش بیرون رفت. مجری از فضایی که پیش آمد، استفاده کرد و خود را به پشت تریبون رساند و به معرفی برنامه بعدی پرداخت:

در این بخش، به معرفی هنرمندی خواهیم پرداخت که با صدای داودی خود، به اشعار حافظ شیرازی حال و صفایی خاص داده است. ایشان مقرر بود با «چتری نازک تر از برگ گل» در این مراسم شرکت کنند، اما چون با رئیس صدا و سیما ما قهر بودند، افتخار ندادند که در این مراسم شرکت کنند و به جای خود ژوسپین عزیز را روانه این همایش کرده‌اند. از ایشان می‌خواهیم که تشریف بیاورند و ما را به فیض برسانند.

ژوسپین در حالی که چتری رنگین کمانی در دست داشت، از پله‌ها بالا رفت و چندین نوبت رو به روی جماعت خم و راست شد و ادای احترام کرد و چترش را گوشه ای گذاشت و پشت تریبون ایستاد و فریاد کشید:

ما باید به این حقیقت برسیم که تصحیح فرهنگ اجتماعی و ساختار رفتاری ما لزوماً به عهده خودمان نیست بلکه این نیاز به آموزش بر اساس سیستم و نظام آموزشی مدوّن دارد. که باید از خانواده و مدارس شروع شود و در محیط کار تعمیم یابد. نکته اساسی این است که رفتارهای غلط و باورهای نادرست از حالت جزئی به حالت عمومی تبدیل شده و اکنون اپیدمی اجتماعی شده است. وبدون اغراق در حال تبدیل به ژنی در پیکره فردی و اجتماعی ایرانیان است. موضوع نگران کننده این است که فضایل و رذایل رفتاری در حال تعویض در جامعه ایرانی است. به عنوان مثال: دروغ! اکنون دروغ گویی به اشکال مختلف در حال بسط است و افراد خیلی راحت به خود و دیگران دروغ می‌گویند. و توجیه حتی مذهبی مانند تقیه و توریه و ...برایش می‌آورند. و در آینده نزدیک به ندرت انسان صادقی را می‌یابیم. چراکه انسان صادق غیر معمول می‌نماید و انگشت نما و حتی تحقیر می‌شود. درست است که در طول قرن‌های گذشته اقوام مختلفی بر ما حکومت کرده‌اند و ما امروز معجونی از ضعف‌های اخلاقی آنان هستیم. اما مشکل امروز ما نبود آزادی است. ما جرأت نمی‌کنیم حرف‌هایمان را در رسانه‌ها بزنیم. الآن بیش از سه هزار شبکه ماهواره ای و صد هزار شبکه رادیویی و هزاران سایت اینترنتی و روزنامه و نشریه وجود دارد، اما چه کنیم که صدای ما به گوش ملت ایران نمی‌رسد. ما



هرچه می‌گوییم که باید دین از سیاست جدا باشد به گوش این ملت فرو نمی‌رود. هرچه می‌گوییم حکومت دینی عین استبداد و دیکتاتوری است، باز این مردم بیش تر اهل نماز می‌شوند و در نمازهای جمعه و راهپیمایی‌های دینی شرکت می‌کنند. این هنرمند عزیزی که با ملت ایران قهر کرده است، به خاطر آن است که در عصر اتم، دین با هر نوع موسیقی کنار نمی‌آید. ببینید وقتی در غرب رنسانس شد، کسانی پیدا شدند و دین مدرن مسیحیت را آوردند، اما این جا حاضر نیستند اسلام مدرن بیاورند و هی می‌گویند حلال و حرام پیامبر اسلام تا قیامت تغییر ناپذیر است. الآن روزگار عوض شده است. خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو! ما یک خرده شل بگیریم این کشور گلستان می‌شود...

ناگهان یکی از میان جمعیت فریاد زد، آقا برو کشتک را بساب! پنجاه سال در رژیم پهلوی بند را شل کردند و سیل آمد و همه چیز را برد و این کشور گلستان نشد. حالا نوبت شماست که ما را سر کار بگذارید؟! زبان ژوسپین بند آمد و همه سالن را پر کرد. مجری روی سن پرید و از سخنران تشکر کرد و ژوسپین دست پاچه شد و چترش را جا گذاشت و از سالن بیرون زد.

مجری آخرین سخنران همایش را چنین معرفی کرد: ایشان دارای درجه لیسانس روانشناسی از دانشگاه‌های ایران و دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه ایلینویز آمریکاست. او از سال ۱۹۸۸ تا به حال در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس در بخش جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. تا به حال سه کتاب و ده‌ها مقالات تحقیقی و تحلیلی به زبان انگلیسی و فارسی به چاپ رسانده است. کتاب اول ایشان با عنوان "چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت کرد" تاکنون چهارده بار در ایران تجدید چاپ شده است. کتاب دوم ایشان در باره علل حمله آمریکابه عراق است که با عنوان "بحران جهانی: نقد نظریه بر خورد تمدن‌ها و گفتگوی تمدن‌ها" در سال ۲۰۰۳ در ایران دو بار چاپ شد. کتاب سوم ایشان به زبان انگلیسی و در باره علل عقب ماندگی خاورمیانه است. کتاب دیگری از ایشان با عنوان "چرا اصلاحات شکست خورد: نقدی بر عملکرد هشت ساله اصلاح طلبان در ایران ۱۳۷۶-۱۳۸۵" به زودی انتشار می‌یابد. ایشان ملکم خان چارواداری میهمان خارجی همایش هستند. به افتخار امواتشان فاتحه ای بخوانید...

چارواداری در حالی که چتری قرمز رنگ با طرحی از داس و چکش در دست داشت، پشت تریبون قرار گرفت و گفت:

فرزندان عزیزم! از دیدمن علت پیشرفت غرب پیدایش سیستم سرمایه داری بود که آن از بطن نظام فتودالی بیرون آمد، و نظام فتودالی نیز حاصل مالکیت خصوصی بر زمین بود. این هر سه در شرق غایب بودند. کشورهای شرق، به جز ژاپن فتودالیسم نوع غربی را تجربه نکردند. من در کتابم به تشریح این دو گانگی پرداخته‌ام. از دید من تمام تفاوت شرق و غرب را باید در عوامل پیدایش سرمایه داری در

غرب و عدم پیدایش سرمایه داری در شرق، از جمله ایران جستجو کرد. سرمایه داری موتور حرکت تمدنی شد که با تمدن‌های پیشین متفاوت بود. از آن پس کشورهای غیرغربی برای توسعه خود راهی جز گام نهادن در چهار چوب سرمایه داری نداشتند. این معادله هنوز درست و پا برجاست. به همین دلیل است که هم اکنون سیصد ثروتمند جهان می‌توانند از هفتاد و پنج درصد منابع و امکانات کره زمین استفاده کنند. و تمدن‌ها را در هر نقطه زمین که مصلحت بدانند جا به جا کنند. باور کنید حتی ارزش آن را دارد که از فرق سر تا ناخن پا گوسفند شویم تا راه‌های پروار شدن را از این خانواده‌های اصیل بیاموزیم! باور کنید اگر عمر ابلیس را داشته باشید و به شکل نکیر و منکر باشید ولی در عوض ثروتمند باشید، نزد عیالتان از جمال یوسف، حسن خلق داود، جوانی عیسی، جود حاتم طایی، حلم احف و قوت و زور رستم بیشتر نمود پیدا می‌کنید!

به قول ژان ژاک روسو، انقلابی لازم است که فرهنگ جامعه را دگرگون کند و چنین نیز شد. آنچه باعث مدرن شدن فرهنگ شد، مناسبات جدید سرمایه داری بود که همه چیز را دستخوش تغییر قرار داد و قابل خرید و فروش کرد. این معادله وارونه نبوده است. امروز جوان ما حق دارد برای پیشرفت کشورش، نظام سیاسی را بر مبنای فرهنگ نظام سرمایه داری، تغییر دهد. همان طور که فرانسویان حدود ۲۲۰ سال پیش انقلاب بزرگی کردند که نه تنها شکل سیاسی فرانسه بلکه جهان را برای همیشه تغییر داد. و تا کنون کسی جرأت نکرده است از تغییر نظام سیاسی فرانسه سخنی بر زبان بیاورد. کار جامعه شناسان ارتباط دادن ویژگی‌های جغرافیایی به مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است. این کاری است که مارکس، و وبر انجام داده‌اند. کار من هم به عنوان یک جامعه شناس در نشان دادن رابطه عوامل طبیعی با مناسبات اجتماعی است، فقط نمی‌دانم چرا پس از گذشت بیش از سی سال ایرانیان نمی‌خواهند نظام سیاسی خود را به رأی بگذارند؟! و هنوز باور نکرده‌اند که امروزه حق با کسی است که صاحب ثروت و سرمایه است؟ اقتصاد ما در طول تاریخ بر مبنای کشاورزی بوده است و این اقتصاد به عواملی که سرمایه داری به آن نیاز دارند علم، تکنولوژی، بازار گسترده فروش کالا، جدایی سیاست از اقتصاد، و آزادی انسان از قید و باندهای فرهنگ سنتی و دین اختیاری جواب نمی‌دهد.

ناگهان یکی از میان جمعیت مؤدبانه فریاد کشید: زرشک! و به این ترتیب نظم همایش برهم ریخت. آن روز در بیرون سالن دو نفر باهم بحث می‌کردند و یکی از آن‌ها می‌گفت: از موقعی که به تعالیم اسلامی بی‌اعتنایی کردیم و راه تنبلی را پیش گرفتیم، تمدن اسلامی را از دست دادیم. دیگری هم در تأیید صحبت‌های او این مثال را آورد که: نقل است، آدم ساده ای شیطان را در خواب دید، ریش او را محکم گرفت و چند سیلی بر بناگوش او زد و گفت: ای ملعون! ریش خود را به تزویر و ریا بلند

کرده‌ای که مردمان را فریب بدهی؟ السّاعه تو را به سزای اعمالت می‌رسانم. این را گفت و خواست که سیلی دیگری به او بزند که ناگاه از خواب پرید و ریش خود را در دست خود دید و به خود خندید. از آن زمان مَثَل «به ریش خود می‌خندد!» مشهور شد. ما با بی‌اعتنایی به داشته‌های خودمان، تیشه به ریشه خودمان زده‌ایم و حالا کاسه‌ چه کنم چه کنم دست گرفته‌ایم!!!

